

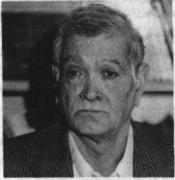


در روزگار حکام شاه که در اسلام ظاهر می گردند
تا روزگار (۱۰۵۰) ایزد پناه و وزیران و سلاطین
شاهان و سلاطین و سلاطین و سلاطین و سلاطین

در روزگار حکام شاه که در اسلام ظاهر می گردند
تا روزگار (۱۰۵۰) ایزد پناه و وزیران و سلاطین
شاهان و سلاطین و سلاطین و سلاطین و سلاطین

شرح الفهرست ابن ندیم عقاید مانویان

(بخش ششم و پایانی)



دکتر محسن ابوالقاسمی

۵۵ و پس از آن، رساله افند (۲۳۳) در سعد اول (۲۳۵)، رساله
بنو (۲۳۴) در ذکر وسائل (۲۳۷)، رساله یوحنا (۲۳۸) در تدبیر صدقه،
رساله نیوشایان در روزه و نذر (۲۳۹)، رساله نیوشایان در آتش سوزی
بزرگ (۲۴۰)، رساله اهرار (۲۴۱) در ذکر ملک (۲۴۲)، رساله نیوشایان
در خواب گزارى بزدانیت، رساله نخت مینق (۲۴۳) فارسی، رساله
دوم مینق، رساله عشر و صدقات، رساله اردشیر و مینق، رساله سلم
و عنصر (۲۴۴)، رساله حط (۲۴۵)، رساله جبریا (۲۴۶) در ملک،
رساله ابن خیا (۲۴۷) در تندستان و سیماران، رساله ارد (۲۴۸) در
چهاربايان، رساله اجا (۲۴۹) در میزان حوراک (۲۵۰)، رساله
شورشید (۲۵۱) و ماه، رساله مانا (۲۵۲) در تصليب (۲۵۳)، رساله
مهرنوشا، رساله فیروز و راشین (۲۵۴)، رساله عبدال (۲۵۵) در
سفر الاسرار، رساله شمعون (۲۵۶) و رمین (۲۵۷)، رساله عبدال (۲۵۸)
در جامه (۲۵۹)

۵۵ و بعد ذلك رسالة افند (۲۳۳) في السعد (۲۳۵) الاول،
رسالة بنو (۲۳۴) في ذكر الوسائل (۲۳۷)، رسالة يوحنا (۲۳۸) في
تدبير الصدقة، رسالة السماعيلين في الصوم والنذر (۲۳۹)، رسالة
السماعيلين في النار الكبرى (۲۴۰)، رسالة الاهواز (۲۴۱) في
ذكر الملك (۲۴۲)، رسالة اسماعيلين في تعبير بزدانیت، رسالة
مینق (۲۴۳) الفارسية الاولى، رسالة مینق الثانية، رسالة العشر
والصدقات، رسالة اردشير ومینق، رسالة سلم و عنصر (۲۴۴)،
رسالة حط (۲۴۵)، رسالة جبریا (۲۴۶) في الملك، رسالة
ابن خیا (۲۴۷) في الاصحاء والمرضى، رسالة ارد (۲۴۸) في
الدواب، رسالة اجا (۲۴۹) في الحفاف (۲۵۰)، رسالة
الحملان (۲۵۱) النيرة، رسالة مانا (۲۵۲) في التصليب (۲۵۳)، رسالة
مهر السماع، رسالة فیروز و راشین (۲۵۴)، رسالة عبد بال (۲۵۵)
في سفر الاسرار، رسالة شمعون (۲۵۶) ورمین (۲۵۷)، رسالة عبد
بال (۲۵۸) في السكوة (۲۵۹)

بخشی از اخبار مانویان وگردش آنها در کشورها وریسان آنها
۵۶ غیر از سمیه (۲۵۹)، نخستین دینی که به بلاد ماوراءالنهر
وارد شد دین مانوی است. و سبب آن این بود که هنگامی که
کسری (۲۶۰) مانی را کشت و مصلوب کرد و جدال در دین را برای
اهل کشورش ممنوع ساخت، شروع کرد به کشتن اصحاب مانی
در هر جایی که آنها را پیدا می کرد. پس پیوسته از او میگریختند تا از
رود بلخ (۲۶۱) عبور کردند و به مملکت خان وارد شدند و خان به
زبان ایشان لقبی است که بدان پادشاهان ترک را ملقب می سازند.

قلمه من اخبار المنانة و تغلقهم فی البلدان و اخبار
رؤسائهم.
۵۶ اول من دخل بلاد ماوراءالنهر من غیر السمیه (۲۵۹)
من الادیان المنانیه و كان السبب فی ان مانی لما قَتَلَهُ
کسری (۲۶۰) وصلبه و حرم علی اهل مملکته الجدل فی الدین
جعل یقتل اصحاب مانی فی ای موضع وجدهم فلم یزالوا
یهربون منه الی ان عبروا من بلخ (۲۶۱) و دخلوا فی مملکة
خان و خان بلسانهم لقب یلقبون به ملوک الترك.



۵۷ فلما نزل المنابة بساوراء النهر [بنا هناه] الى ان استشر^(۲۶۱) امراء الفرس وقوى امراء العرب فعادوا الى هذه البلاد^(۲۶۲) وسيماء في فتنه الفرس^(۲۶۳) وفي ايام ملوك بني امية فان خالد بن عبدالله القسري كان يعني^(۲۶۴) بهم الان الرياسة ما كانت تمدد الايامل في هذه الديار ثم بعضى الرئيس الى حيث يأمن من البلاد.

۵۸ و آخر ما اتحلوا في ايام المعتذر^(۲۶۵) فانهم لحقوا بخراسان خوفاً على نفوسهم ومن تقي منهم سترامره ونقل في هذه البلاد.

۵۹ وكان اجتمع منهم بسمرقند نحو خمسمائة رجل فاشتهر امرهم واراد صاحب خراسان قتلهم، فارسل اليه ملك الصين^(۲۶۶) واحببه صاحب التغزغز يقول ان في بلادى من المسلمين اضعاف من في بلادك من اهل ديني ويحلف له ان قتل واحداً منهم قتل الجماعة به واخرى المساجد وترك الأرصاء على المسلمين في سائر البلاد فقتلهم فكف عنهم صاحب خراسان واخذ منهم الجزية.

۶۰ وقد قتلوا في المواضيع الاسلامية^(۲۶۷) واسما مدينة السلام^(۲۶۸) فكت اعرف منهم في ايام معز الدولة^(۲۶۹) نحو ثلثمائة واما في وقتنا هذا^(۲۷۰) فليس بالحصرة منهم خمسة اتفئس وهؤلاء القوم بسمون اجارى^(۲۷۱) وهم برستاق سمرقند والصغد^(۲۷۲) وخاصة بتونك^(۲۷۳).

اسماء وذكر روماء المنابة في دولة بني العباس وقبل ذلك.

۶۱ كان [منهم]^(۲۷۴) الجعديين درهم^(۲۷۵) الذي ينسب اليه مروان بن محمد^(۲۷۶) فيقال مروان الجعدي وكان مؤدياً له وولده فادخله فسى الزندقة^(۲۷۷) وقتل الجعد هشام بن عبد الملك^(۲۷۸) في خلافته بعد ان اطال حربه في يد خالد بن عبدالله القسري فيقال ان آل الجعد رفعوا فصة الى هشام يشكون ضعفهم و طول حبس الجعد فقال هشام اهو حى بعد وكتب الى خالد في قتله فقتله يوم اضحى وجعله بدلاً من الاضحية بعد ان قال ذلك على المنبر بامر هشام فانه كان يرمي اعنى خالداً بالزندقة وكانت امه نصرانية وكان مروان الجعدي^(۲۷۹) زنديقاً.

۵۷ پس هنگامی که مانویان در ماوراءالنهر ساکن شدند در آنجا ماندند تا این که حکومت ایرانیان ازهم گسیخت و حکومت عرب استوار شد. پس به این شهرها^(۲۶۲) بارگشتند، به ویژه در خورس^(۲۶۳) ایرانیان و در ایام پادشاهان بنی امیه، چون خالد بن عبدالله القسری بدانها توجه می کرد. اما ریاست مانویان پیوسته در این شهرها در بابل منصوب می شد، آن گاه رئیس به همرای از شهرها که امن بود می رفت.

۵۸ و آخرین دفعه ای که ظاهر شدند در ایام معتذر^(۲۶۵) بود. پس به سبب این که بر جان خود می ترسیدند به خراسان رفتند و آن که باقی ماند، امر خود را پنهان کرد و در این شهرها می گشت.

۵۹ در سمرقند حدود پانصد مرد از مانویان گرد آمده بودند و امرشان شهرت یافت و صاحب خراسان تصمیم گرفت آنها را بکشد. ملک چین^(۲۶۶)، فکر می کند صاحب تغزغز - به نزد او کس فرستاد و گفت که در منگکت من از مسلمانان بیش از همگیان من در مملکت تو است و سوغند یاد کرده که اگر [صاحب خراسان] یکی از آنها را بکشد، در عوض همه آنان را خواهد کشت و مساجد را خراب خواهد کرد و بر مسلمانان در دیگر کشورها سامورینی خواهد گذاشت تا آنها را بکشد. پس صاحب خراسان آنها را به حال خود گذاشت و از آنها حزیه گرفت.

۶۰ در سرزمینهای اسلامی که هستند^(۲۶۷) و اسما در مدینه السلام^(۲۶۸) در زمان معزالدوله^(۲۶۹) حدود سیصد [نفر] از آنها را می شناختیم، اما در این زمان^(۲۷۰) در میان [ما] پنج نفر هم هستند. و این قوم، که اجاری^(۲۷۱) نامیده می شوند، در روستای سمرقند و صغد و به ویژه در تونک هستند.

نامها و ذکر روستای مانوی در دولت بنی عباس و پیش از آن.

۶۱ از آنها جعدین درهم^(۲۷۵) بود، که مروان بن محمد^(۲۷۶) بدو منسوب است و به او مروان جعدی گفته می شود. [جعد] مری او و فرزندش بود و او را به ماتویت^(۲۷۷) در آورد. و بعد از هشام بن عبد الملک^(۲۷۸) در [زمان] خلافتش به قتل رساند، پس از آن که حبس او به دست خالد بن عبدالله القسری طولانی شد، گفته می شود خاندان جعد به هشام شکایت کردند و از ضعف [حال] خود و طول حبس جعد شکوه نمودند. پس هشام گفت آیا او هنوز زنده است؟ به خالد در قتل او نامه نوشت، پس [خالد] او را در روز عبد قریان کشت و او را بدل از قربانی قرار داد، پس از آن که آترابه امر هشام بر منبر گفت، او، یعنی خالد، به ماتوی گری مهم بود و مادرش مسیحی بود و مروان جعدی مانوی بود.

ومن رؤسائهم المتكلمين الذين يظهرون الاسلام ويعطون الزندقة.

۶۲ ابن طالوت (۲۸۰)، ابوشاكر (۲۸۱)، ابن اخي ابی شاکر، ابن الاعمی الحریری (۲۸۲)، نعمان بن ابی العوجاء (۲۸۳)، صالح بن عبدالقدوس (۲۸۴) ولهؤلاء كتب مصنفة في نصره الاثني عشر ومذاهب اهلها وقد نفصوا كتباً كثيرة صنفها المتكلمون في ذلك ومن الشعراء بشارين (۲۸۵) برد، اسحق بن خلف (۲۸۶)، ابن سيابة (۲۸۷)، سلم الخاسر (۲۸۸)، علي بن الغليل (۲۸۹)، علي بن ثابت وممن اشهر اخيراً ابو عيسى الوراق (۲۹۰) وابوالعباس الناشي واليهاني محمد بن احمد (۲۹۱).

ذكر من كان يرمي بالزندقة من الملوك والرؤساء.

۶۳ قبيل ان اليرامكة (۲۹۱) باسرها، الامحمد بن (۲۹۲) خالد بن برمك، كانت زنادقة وقيل في الفضل (۲۹۳) واخيه الحسن (۲۹۴) مثل ذلك وكان محمد بن عبيد الله (۲۹۵) كاتب المهدي (۲۹۶) زنديقاً واعترف بذلك قتله المهدي قرأت بخط بعض اهل المذاهب ان المأمون (۲۹۸) كان منهم وكذب في ذلك وقيل كان محمد بن عبدالملك الزيات (۲۹۹) زنديقاً.

ومن رؤسائهم في المذهب في الدولة العباسية

۶۴ ابويحيى الرئسي، ابوعلى سعيد (۳۰۰)، ابوعلى رضا (۳۰۱)، يزدان بخت (۳۰۲) وهوالذي احضره المأمون من الري بعد ان امته قطعه المتكلمون فقال له المأمون: اسلم يا يزدان بخت فلو لا ما اعطيناك اياه من الامان لكان لنا ولك شأن فقال له يزدان بخت: نصيحتك يا اميرالمؤمنين مسموعة وقولك مقبول ولكنك ممن لا يجير الناس على ترك مذاهبهم، فقال المأمون اجل. وكان انزله بناحية المخرم (۳۰۳) ووكل به حفظة خوفاً عليه من الفوجاء وكان فصيحاً لسناً.

ومن رؤسائهم في وقتنا هذا

۶۵ انتقلت الرياسة الى سمرقند وصاروا يعقدونها ثم بعد ان كانت لا تتم الايبال وصاحبهم في وقتنا هذا (۳۰۴)...

و از رؤسای مستکلم ایسان که به اسلام تظاهر می کردند و مانوی گری را پنهان می کردند.

۶۲ ابن طالوت (۲۸۰)، ابوشاكر (۲۸۱)، ابن اخي ابی شاکر، ابن الاعمی الحریری (۲۸۲)، نعمان بن ابی العوجاء (۲۸۳)، صالح بن عبدالقدوس (۲۸۴) واینان را کتابهایی است در پشتیبانی تنبوت و عقاید اهل [تنبوت] و کتابهای زیادی را، که متکلمان در آن تصنیف کرده اند، ناپود کرده اند. و از شاعران بشارین برد (۲۸۵)، اسحق بن خلف (۲۸۶)، ابن سیابه (۲۸۷)، سلم الخاسر (۲۸۸)، علی بن الغلیل (۲۸۹)، علی بن ثابت.

و از کسانی که امیراً شهرت یافته اند. ابوعیسی وراق (۲۹۰)، ابوالعباس ناشی و یهانی محمد بن احمد (۲۹۱).

ذكر كسانی از پادشاهان و رؤساء که به زندقه متهم شده اند.

۶۳ گفته شده است که همه برمکیان (۲۹۲)، جز محمد بن خالد بن برمک (۲۹۳)، زنديق بوده اند. فضل (۲۹۴) و برادرش حسن (۲۹۵) را زنديق گفته اند. محمد بن عبيد الله (۲۹۶)، كاتب مهدي (۲۹۷) زنديق بود و بدان اعتراف کرد و مهدي او را کشت. به خط کسی از زندیقان خواندم که مأمون (۲۹۸) از آنها بوده است. وی دروغ گفته است. و گفته شده است که محمد بن عبدالملك الزيات (۲۹۹) زنديق بود.

از رؤسای دینی آنان در دولت عباسیان

۶۴ ابويحيى الرئسي، ابوعلى سعيد (۳۰۰)، ابوعلى رضا (۳۰۱)، يزدان بخت (۳۰۲) و او کسی است که مأمون او را از ری احضار کرد، پس از آن که به او تأمین داده بود، پس متکلمان او را مجاب کردند. پس مأمون او را گفت ای یزدان بخت اسلام بیاور، اگر به تو امان عطا نکرده بودیم میان ما و تو اتفاقی می افتاد. پس او را یزدان بخت گفت ای امیرالمؤمنین اندرز تو مسموع و سخن تو مقبول است، ولی تو از کسانی هستی که مردم را به ترک عقایدشان وادار نمی کنند. پس مأمون گفت آری. و [مأمون] او را در ناحیه المخرم (۳۰۳) منزل داد و بر او نگاهبانانی از ترس [مردم] خوفاً گماشت و وی [مردی] فصیح و زبان آور بود.

و از رؤسای آنها در روزگار ما

۶۵ ریاست به سمرقند منتقل شد و در آنجا امور مربوط به ریاست را برگزار می کردند، پس از آن که امور ریاست جز در بابل انجام نمی گرفت. و صاحب آنها در روزگار ما (۳۰۴) ...

الفهرست لابالندیم

مکتبه حیات، کتبخانه، بیروت، لبنان

یادداشتها

- ۲۳۴- داج، ص ۸۰۰، «انقید» به جای «الفند» دارد.
- ۲۳۵- داج، ص ۸۰۰، از دستویسی «الشعب» به جای «السعد» دارد. داج «الشعب الاول» را به «the first people» ترجمه کرده است. فلوجل گفته است که مقصود از «السعد الاول» نخستین ایستگاه نکوکاران به سوی جهان روشنی است. کسلر میگوید مقصود از «السعد الاول» سیاره مشتری است که در نظر سریانیان و عربها «السعد اکبر» است. (کسلر، ص ۲۳۴).
- ۲۳۶- تجدد، ص ۴۰۰، «رسالة سومی (فی) ذکر الوائده» به جای «رسالة بنوفی ذکر الوائده» دارد. وی در ترجمه فارسی، ص ۵۹۹، «رسالة سومی (فی) ذکر الوائده» آورده است. داج، ص ۸۰۰، «بنو» دارد. و گفته است ممکن است Innaeus نام مورد نظر بوده است. Innaeus پس از سپس «دین سالار» مانویان شده است (آکتا ایرانیکا، ۹، ص ۳).
- ۲۳۷- دستویسی «الرسائل» به جای «الوائده» دارد و داج، ص ۸۰۰، «الرسائل» را انتخاب کرده است.

- ۲۳۸- تجدد، ص ۴۰۰، «ابراحیا» به جای «یوحنا» دارد.
- ۲۳۹- تجدد، ص ۴۰۰، «التعذر» به جای «التذکر» دارد. وی در ترجمه فارسی، ص ۵۹۹، در متن «التذکر» و در حاشیه «التعذیر» آورده است. داج، ص ۸۰۰، «التعذیر» دارد.
- ۲۴۰- ظاهراً مقصود از «النار الکبری» آتش سوزی بزرگ پایان جهان است. به بند ۲۶ رجوع شود.
- ۲۴۱- تجدد، ص ۴۰۰، «الاهواز» به جای «الاهواز» دارد. وی در ترجمه فارسی، ص ۵۹۹، «الاهواز» ثبت کرده است.

- ۲۴۲- داج، ص ۸۰۱، «مُلک» به معنی پادشاهی گرفته و در حاشیه گفته است که می توان آترا به معنی «دارایی» گرفت و یا «ملک» به معنی «فرشته» خواند. کسلر، ص ۲۳۸، «مُلک» خوانده و «دارایی» معنی کرده است. کسلر توضیح داده است که «برگزیدگان» به خلاف «نیوشایان» حق نداشته اند «دارایی» داشته باشند.
- ۲۴۳- تجدد، ص ۴۰۰، پیش از «الفارسیه» «فی» افزوده است.

- سن اگوستن menoch را نام یکی از شاگردان مانی ذکر کرده است (کسلر، ص ۲۳۶). داج، ص ۸۰۱، «الفارسیه» را نام قریه ای، که یاقوت آترا در نزدیکی بغداد ذکر کرده، دانسته است.
- ۲۴۴- در نوشته ای، که از ترخان به دست آمده و به پهلوی اشکانی است، از زنانی به نامهای maryam و šālōm و arsanāh نام برده شده که برای تدهین عیسی مسیح به سرگور او رفته بودند. «سلم» با šālōm یکی است. شاید «عصیرا» تصحیف arsanāh باشد. در دستنویسها صورتهای «عصیرا» و «عصرا» هم آمده است (فلوجل ص ۱۷۵ بخش مربوط به نسخه بدلها). داج، ص ۸۰۱، Anširā دارد، بدون هیچ توضیحی.

- ۲۴۵- در نوشته ای، که از ترخان به دست آمده و به فارسی میانه است، از atāz dag & frawardag رساله خطا، نقل قول شده است (آکتا ایرانیکا، ۹، ص ۱۸۴).
- ۲۴۶- فلوجل، ص ۳۳۷، تجدد، ص ۴۰۰، هر دو «خبرها» دارند. رجوع شود به حواشی بند ۵۴.
- ۲۴۷- فلوجل، ص ۳۳۷، تجدد، ص ۴۰۰، هر دو «ابراحیا» دارند. رجوع شود به حواشی بند ۵۴، فلوجل

- «الاصحی» به جای «الإصحاء» دارد. ۲۴۸. در زبان مسغدی «اردد» بازمانده *haurvatāt* اوستایی است که در فارسی دری «خرداد» شده است (اکتا ایرانیکا، ج ۱۴، ص ۶۳۶).
۲۴۹. کسلر، ص ۲۳۷، صورت درست نام را، «آخا» دانسته و گفته است که آن نامی است یهودی برای مردان.
۲۵۰. فلوجل، ص ۳۳۷، «الخفاف» دارد. تجدد، ص ۴۰۰، «الخفاف» و در ترجمه فارسی، ص ۵۹۹، «الخفاف» آورده است. «الخفاف» در عربی جمع «خُفٌّ» به معنی کفش است. «الیفاف» در عربی به معنی «میزان خوراک» است. مانی برای غذا خوردن مقرراتی برای پیروان خود وضع کرده بوده است (به حواشی بند ۳۸ مراجعه شود) از این رو ممکن است «الخفاف» درست باشد.
۲۵۱. تجدد، ص ۴۰۰، «الخلاد» دارد. وی در ترجمه فارسی، ص ۵۹۹، «الحملان» آورده است. مقصود از دو «حئل» ماه و خورشید است که انوارها شده از ظلمت را به بهشت نو حمل می‌کنند. به بندهای ۲۵ و ۲۶ مراجعه شود. (نیزه) صفت مؤنث است که برای مثنی به کار رفته است. کسلر، ص ۲۳۷، می‌گوید در عربی متأخر چنین کاربردی عجیب نیست.
۲۵۲. «مانا» نامی است سامی و صورت اصلی «مانی»، «مانا» بوده است (کسلر، ص ۲۱۹، ح ۳).
۲۵۳. تصلیب در فارسی میانه *dārgirdm* است.
۲۵۴. فلوجل، ص ۳۳۷، تجدد، ص ۴۰۰، هر دو «راسین» دارند. رایشن در پهلوی اشکانی به صورت *rāstōn* آمده است (اکتا ایرانیکا، ج ۱۴، ص ۲۸۵، ح ۵).
۲۵۵. کسلر، ص ۲۳۸، صورت درست نام را *Abd'el* می‌داند و آنرا مأخوذ از *bd'el* یهودی، که اسم خاص است، می‌داند.
۲۵۶. فلوجل، ص ۳۳۷، تجدد، ص ۴۰۰، هر دو «اسمعون» دارند. شمعون، که در پهلوی اشکانی *šimōn* آمده، از دستنویسی از الفهرست است، (فلوجل، ص ۱۷۵، بخش مربوط به نسخه بدلها)، به بند ۷ مراجعه شود.
۲۵۷. کسلر، ص ۲۳۹، می‌گوید «رمین» نادرست و درست آن «رمی» است مأخوذ از *rmy* یهودی، که اسم خاص است.
۲۵۸. کسلر، ص ۲۳۸، «السکوة» را جامه ای می‌داند که به برگزیده پس از مرگ داده می‌شود. به بند ۴۸ مراجعه شود. در نوشته ای، که از ترغان به دست آمده و به فارسی میانه است از *frwardag i mahistagān* «رسالة تسیان» نقل قول شده است (اکتا ایرانیکا، ج ۱، ص ۱۸۴).
- در باره ادبیات مانوی به نوشته های زیر مراجعه شود:
- تاردیو، میشل، پژوهشهای مانوی، کتابشناسی انتقادی از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۶، تهران - پاریس ۱۹۸۸.
- Alfaric, P., *Les Ecritures Manichéennes* 2 vols., Paris 1918-9.
- Asmussen, J.P., *Manichaean Literature*, New York 1975.
- Boyce, M., *the Manichaean Literature in Middle Iranian*, in *Iranistik II, Literature*, Leiden - Köln 1968.
- Hamilton, J. *Manuscripts outgours de IX^e - X^e siècle de Touen - houang*, 2vols., Paris 1986.
- Koenen, L. und Römer, c., *Der Kölner Mani - Kodex Bonn* 1985.
- Lieu, S.N.C., *the Religion of Light An Introduction to the History of Manichaeism in china*, Hong Kong 1979.
- Sundermann, W., *Studien zur kirschengeschichtlichen Literatur der iranischen Manichäer in Altorientalische Forschungen* 13 (1986).
- Tardieu, M., *Les Manichéens en Égypte*, in *Bulletin de la Société Française d'Égyptologie*, 94 (1982).
۲۵۱. در زبان سانسکریت *śramnā* به معنی «زاهد» است و «بودا» را هم بدان لقب ساخته اند. از *śramnā* در سغدی *šaman* آمده به معنی «روحانی بودایی». از *šaman* در فارسی میانه *šaman* آمده به معنی «بودایی». «دشمن» فارسی دری بازمانده *šaman* فارسی میانه است که به صورتهای «سمن»، و «شمن» به زبان عربی راه یافته و بر

بوداییان اطلاق شده است. ۲۶۰. در زبان عربی «اساسانیان» را «ا کاسره» و هریک از آنان «کسری» نامیده اند. در اینجا مقصود از «کسری» «بهرام» است. ۲۶۱. مقصود از رود بلخ، رود جیحون یا آمودریاست. «ماوراءالنهر» به سرزمینهایی که آن سوی آمودریا قرار دارد اطلاق شده است. ۲۶۲. [بفواهانک] از محمد قزوینی است (مانی و دین او، ج ۲، ص ۱۶۲). تجدید، ص ۴۰۰، «انتشر» به جای «انتشر» دارد. ۲۶۳. مقصود از «هذه البلاد» عراق است. ۲۶۴. داچ، ج ۳۲۵، ص ۸۰۲ می گوید به احتمال زیاد مقصود از «فتنة الفرس» شورش ازازقه است. ازازقه بیرون نافع بن الازرق بوده اند. برای اطلاع از خوارج ازرقی رجوع شود به تاریخ ابن اثیر حوادث سال ۷۲. ممکن است «فتنة الفرس» به قیام ابومسلم خراسانی اشاره کند. ۲۶۴+۱. فلولگی، ص ۳۳۷، تجدید، ص ۴۰۰، هر دو «یعنا» دارند. صورت صحیح از محمد قزوینی است (مانی و دین او، ص ۱۶۲). ۲۶۵. المعتز بالله لقب جعفر بن احمد بن مصلح هژدهمین خلیفه عباسی است که در سال ۲۸۲ متولد شده و در سال ۲۹۵ به خلافت رسیده و در سال ۳۲۰ به قتل رسیده است (اعلام زرکلی).

۲۶۶. در سال ۷۱۶ میلادی به سفارش حاکم بلخ، که تابع امپراطور چین بوده، یکی از بزرگان مانوی به دربار چین راه می یابد و اجازه می گیرد که برای مانویان معبدی بسازد. در سال ۷۲۲ میلادی امپراطور چین فرمانی صادر کرد که به موجب آن تنها غیر چینیان حق داشتند مانوی باشند. سده های اخیر مانی در میان چینیان پیروانی داشته است. تفرغز یا طغز غز مأخوذ از Toquz Oghuz ترکی است. غزان نه قبیله بوده اند که به آنها به ترکی «تفرغز» یعنی «نه غز» می گفته اند. سلجوقیان از غزان بوده اند. قوم «ایغور» از غزان بوده اند و به ایغورها تفرغز هم گفته اند. (داچ، ص ۹۱۶) قوم ایغور در سده هشتم میلادی در آسیای مرکزی حکومتی تشکیل دادند و حاکم آنها «بوقوقخان»

تفرغز، ایرخان بوده است. به نوشته های زیر مراجعه شود: اکتایرانیکا، ج ۹، ص ۳ و پس از آن، ج ۱۴، ص ۳۷۹ و پس از آن.

جوینی، عطا ملک، تاریخ بهانگشا، چاپ محمد قزوینی، ج ۱، صفحات ۱۷، ۳۲، ۴۵، ۱۹۲، ج ۲، ص ۲۶۰.

Chinese - Iranian Relations در دایرة المعارف ایرانیکا، دفتر ۴، ص ۴۲۴ و پس از آن.

Boyle, J. A., the Cambridge History of Iran, Vol. 5, the Saljuq and Mongol Periods, Cambridge 1968, P. 16 et seq.

بوداییان اطلاق شده است. ۲۶۰. در زبان عربی «اساسانیان» را «ا کاسره» و هریک از آنان «کسری» نامیده اند. در اینجا مقصود از «کسری» «بهرام» است. ۲۶۱. مقصود از رود بلخ، رود جیحون یا آمودریاست. «ماوراءالنهر» به سرزمینهایی که آن سوی آمودریا قرار دارد اطلاق شده است. ۲۶۲. [بفواهانک] از محمد قزوینی است (مانی و دین او، ج ۲، ص ۱۶۲). تجدید، ص ۴۰۰، «انتشر» به جای «انتشر» دارد. ۲۶۳. مقصود از «هذه البلاد» عراق است. ۲۶۴. داچ، ج ۳۲۵، ص ۸۰۲ می گوید به احتمال زیاد مقصود از «فتنة الفرس» شورش ازازقه است. ازازقه بیرون نافع بن الازرق بوده اند. برای اطلاع از خوارج ازرقی رجوع شود به تاریخ ابن اثیر حوادث سال ۷۲. ممکن است «فتنة الفرس» به قیام ابومسلم خراسانی اشاره کند. ۲۶۴+۱. فلولگی، ص ۳۳۷، تجدید، ص ۴۰۰، هر دو «یعنا» دارند. صورت صحیح از محمد قزوینی است (مانی و دین او، ص ۱۶۲). ۲۶۵. المعتز بالله لقب جعفر بن احمد بن مصلح هژدهمین خلیفه عباسی است که در سال ۲۸۲ متولد شده و در سال ۲۹۵ به خلافت رسیده و در سال ۳۲۰ به قتل رسیده است (اعلام زرکلی).

۲۶۶. در سال ۷۱۶ میلادی به سفارش حاکم بلخ، که تابع امپراطور چین بوده، یکی از بزرگان مانوی به دربار چین راه می یابد و اجازه می گیرد که برای مانویان معبدی بسازد. در سال ۷۲۲ میلادی امپراطور چین فرمانی صادر کرد که به موجب آن تنها غیر چینیان حق داشتند مانوی باشند. سده های اخیر مانی در میان چینیان پیروانی داشته است. تفرغز یا طغز غز مأخوذ از Toquz Oghuz ترکی است. غزان نه قبیله بوده اند که به آنها به ترکی «تفرغز» یعنی «نه غز» می گفته اند. سلجوقیان از غزان بوده اند. قوم «ایغور» از غزان بوده اند و به ایغورها تفرغز هم گفته اند. (داچ، ص ۹۱۶) قوم ایغور در سده هشتم میلادی در آسیای مرکزی حکومتی تشکیل دادند و حاکم آنها «بوقوقخان»

تفرغز، ایرخان بوده است. به نوشته های زیر مراجعه شود: اکتایرانیکا، ج ۹، ص ۳ و پس از آن، ج ۱۴، ص ۳۷۹ و پس از آن.

جوینی، عطا ملک، تاریخ بهانگشا، چاپ محمد قزوینی، ج ۱، صفحات ۱۷، ۳۲، ۴۵، ۱۹۲، ج ۲، ص ۲۶۰.

Chinese - Iranian Relations در دایرة المعارف ایرانیکا، دفتر ۴، ص ۴۲۴ و پس از آن.

Boyle, J. A., the Cambridge History of Iran, Vol. 5, the Saljuq and Mongol Periods, Cambridge 1968, P. 16 et seq.

۱۶ آشنا شماره بیست و هفتم / سال پنجم / بهار و تابستان ۱۳۷۹

Gabain, A. von, Das Uigurische Königreich von Chotscho, Berlin 1961.

Lieu, S.N.C., the Religion of Light. An Introduction to the History of Manichaeism in China, Hon Kong 1979.

Minorsky, V., Hudud al - Alam, Cambridge 1982, P. 263 et seq.

Widengren, G., Mani and Manichaeism, London 1965, P. 117 et seq.

۲۶۷- بیرونی در آثار الباقیه (مانی و دین او، ص ۲۰۶) گفته است:

«ويفي من مستجيبه (ای مستجیبی مانی) بقایا منسوبة اليه متفرقة الديار لا يكاد يجمعهم موضع واحد فني بلاد الاسلام الا الفرقة التي يسمرقند المعروفة بالصائين فاما خارج دارالاسلام فان اكثر الا تراک الشرقية واهل الصين والتبت وبعض الهند علی دينه ومذهبه».

۲۶۸- فلوجل، ص ۳۳۷، «مدينة السلم» به جای «مدینة اسلام» دارد. مدینة اسلام بغداد است. باقوت گفته است: «سامها المنصور مدينة الاسلام تفاوتاً بالسلامة». باقوت سببهای دیگری هم در وجه تسمیه بغداد به مدینة السلام ذکر کرده است.

۲۶۹- معزالدوله لقب احمدین بویه دیلمی است که در سال ۳۰۳ متولد شده و در سال ۳۵۶ درگذشته است. وی از سال ۳۳۴ تا ۳۵۶ بر بغداد حکومت کرده است (اعلام زرکلی).

۲۷۰- مقصود زمان تألیف کتاب است که ظاهراً در سال ۳۷۷ تألیف شده است.

۲۷۱- اجاری از ācārya سنسکریت گرفته شده است.

ریچود شود به ص ۱۳۷ اثر زیر:
Asmussen, J.P.x⁴astranift Copenhagen 1965.

ācārya در سنسکریت به معنی «معلم» و «برهمن» است.

۲۷۲- سعد سوزینی بوده که سمرقند و بخارا از شهرهای مهم آن بوده اند. به نوشته های زیر مراجعه شود:

ابوالقاسم، محسن، تاریخ زبان فارسی، تهران ۱۳۷۳،

ص ۱۴۱ و پس از آن.

قریب، بدرالزمان، سندی ها و آسیای میانه، دریدایاره،

تهران ۱۳۷۲، ص ۱ و پس از آن.

۲۷۳- درباره «نونکت» به ص ۲۸۶ اثر زیر مراجعه شود:
Minorsky, V. Hudud al - Alam, Cambridge 1982.

۲۷۴- [منهم] از محمد قزوینی است (مانی و دین او، ح ۲، ص ۱۶۳).

۲۷۵- جعدین درهم حدود ۱۱۱۸ هـ. به قتل رسیده است (اعلام زرکلی).

۲۷۶- مروان بن محمد بن مروان بن الحکم ملقب به حجاز آخرین خلیفه اموی است. وی در سال ۷۲ متولد شده و در سال ۱۲۷ به خلافت رسیده و در سال ۱۳۲ به قتل رسیده است.

۲۷۷- «زندیق» معرب «زندیک» فارسی میانه است. در فارسی میانه zandik بر مانوی و اهل بدعت و بی دین اطلاق می شده است. در اوستایی zanda بر اهل بدعت اطلاق شده است. ممکن است zandik از zanda که ریشه و معنی اصلی آن معلوم نیست گرفته شده باشد. در اوستایی zantay به معنی علم و معرفت است و در فارسی میانه zand که بازمانده zantay اوستایی است به معنی تفسیر به کار رفته است. شاید zandik از zand گرفته شده باشد به معنی کسی که دین را تاویل می کند. مانی و پیروان او ادیان پیش از خود را تاویل کرده اند. به نوشته های زیر مراجعه شود:

اگنا ایرانیکا، ج ۱۸، ص ۲۷۶.

Bartholomae, Chr., Altiranisches Wörterbuch, P. 1662.

Widengren, G., Mani and Manichaeism, London 1965, P. 127 et seq.

۲۷۸- هشام بن عبدالملک بن مروان دهمین خلیفه اموی است. وی در سال ۷۱ متولد شده و در سال ۱۰۵ به خلافت رسیده و در سال ۱۲۵ مرده است (اعلام زرکلی).

۲۷۹- تجدد، ص ۴۰۱، «الجمعد» به جای «الجمعی» دارد. وی در ترجمه فارسی، ص ۵۰۱، «جمعی» دارد.

۲۸۰- جاحظ در کتاب حجاج النبوة (مانی و دین او، ص ۹۷) از شخصی زندیق به نام «اسحق بن طالوت» نام برده

است. شاید «ابن طالوت» ابن الندیم و «اسحق بن طالوت»
جاوید یکی باشند.

۲۸۱- ولید بن یزید، یازدهمین خلیفه اموی، که در سال
۱۲۵ به قتل رسیده، در بیته گفته است (مانی و دین او، ص
۲۴۹):

یا ایها العائل عن دیننا نحن علی دین ابی شاکر

۲۸۲- فلوکل، ص ۳۳۸، «ابن الاَختی الحریری» به جای

«ابن الاعمی الحریری» دارد.

۲۸۳- طاهر «تعمان» نسادست و درست آن
«عبدالکریم» است. در نوشته های زیر همه جا «عبدالکریم»
آمده است:

الفرق بین الفرق (مانی و دین او، ص ۱۹۰)، امالی
سید مرتضی (پیشین، ص ۱۹۳ و ۱۹۷)، آثار الباقیه (پیشین،
ص ۲۰۲)، مالهتد (پیشین، ص ۲۱۴)، شرح رساله ابن
زبدون (پیشین، ص ۲۹۰)، الاغانی (پیشین، ص ۳۶۰ و
۳۶۱)، لسان المیزان (پیشین، ص ۴۲۱ و ۴۲۲)، در البدایه
والنهایه (پیشین، ص ۲۹۲) «محمد» به جای «عبدالکریم»
آمده است.

ابن اثیر (حوادث سال ۱۵۵) گفته است که عبدالکریم را
محمد بن سلیمان عامل کوفه از طرف منصور عباسی در سال
۱۵۵ به قتل رسانده است. عبدالکریم هنگام قتل سخنان زیر
را گفته است:

«وضعت اربعة آلاف حدیث حلت فیها الحرام وحرمت
فیها الحلال والله لقد فطرتکم یوم صومکم ووضعتکم یوم
فطرتکم».

۲۸۴- صالح بن عبدالقدوس شاعری حکیم بوده و مهدی
عباسی او را حدود ۱۶۰ به قتل رسانده است. در امالی
سید مرتضی آمده است:

«رؤی ابن عبدالقدوس یصلی صلاته تامه الزکوع والسجود
قتل له ما هذا ومذهک معرف قال سنة البلد وعادة الحسد
وسلامة الاهل والنولد» (اعلام زرکلی، مانی و دین او، ص
۱۶۶).

۲۸۵- بشار بن برد در سال ۹۵ متولد شده و در سال ۱۶۷ به
قتل رسیده است. وی اصلاً طخارستانی بوده است. بشار که
کور بوده، از شاعران بزرگ زبان عربی به شمار می آید.

دیوانش در ۳ جزء به طبع رسیده است (اعلام زرکلی).

۲۸۶- زرکلی به استناد فوات الوقیات از شخصی به نام
اسحاق بن خلف معروف به «ابن الطیب» نام برده که اهل
فتوت بوده و طنزور می نواخته و شعر هم می گفته و حدود ۲۳۰
در گذشته است.

شاید «اسحاق بن خلف» ابن الندیم با «اسحاق بن خلف»
فوات الوقیات یکی باشند.

۲۸۷- فلوکل، ص ۳۳۸، «ابن سیابه» به جای «ابن سیابه»
دارد. در الاغانی (مانی و دین او، ص ۳۶۳) و طبقات الشعراء
(پیشین، ص ۲۴۸) از شخصی به نام «ابراهیم بن سیابه» نام
برده شده است. در طبقات الشعراء آمده است که مهدی
عباسی (م. ۱۶۹) او را دستگیر کرد، اما چون در کتابهای او
چیزی، که دلالت بر مانوی بودن او کند، نیافت او را تأمین داد
و منشی خود کرد. اما بعداً مانوی بودن او بر مهدی مسلم شد.
مهدی او را از خود طرد کرد و کارش به گدایی کشید.

۲۸۸- تجدد، ص ۴۰۱، «سلم الخاسر» به جای «سلم
الخاسر» دارد. وی در ترجمه فارسی، ص ۵۰۱، «سلم خاسر»
آورده است. زرکلی در اعلام خود مرگ سلم الخاسر را در
سال ۱۸۶ نوشته و به مانوی بودن او اشاره ای نکرده است.
زرکلی به استناد وقیات الاعیان و قاموس و تاریخ بغداد، او را
شاعری ذکر کرده که در مدح مهدی و هارون الرشید، خلفای
عباسی، شعر گفته است. وجه تسمیه او به خاسر این بوده که
مصنعی فروخته و به بهای آن طنزوری خریده است.

۲۸۹- به روایت الاغانی (مانی و دین او، ص ۱۴۰) و
امالی سید مرتضی (پیشین، ص ۱۹۹) علی بن الخلیل از
دوستان صالح بن عبدالقدوس بوده است. هارون الرشید
دستور می دهد او را دستگیر کنند، وی پنهان می شود و روزی
یا قصیده ای در رقه به حضور هارون می رسد و هارون او را
عفو می کند.

۲۹۰- محمد بن هارون معروف به «ابو عیسی وراق» در
سال ۲۴۷ درگذشته است. «المسائل فی الاسامه» و
«المجالس» از تألیفات او بوده است (زرکلی).

شهرستانی در ملل و نحل (مانی و دین او، ص ۲۴۱) گفته
است که محمد بن هارون در اصل محوسی بوده است.
شهرستانی مأخذ مطالبی را، که درباره مانی آورده، محمد بن

هارون ذکر می‌کند.

۲۹۱-فلوکل، ص ۳۳۸، «الجبهانی» به جای «الجبهانی» دارد. ابو عبدالله محمد بن احمد الجبهانی را ابن اثیر (ذیل حوادث ۳۰۱) وزیر امیر سعید نصر بن احمد سامانی، ذکر کرده است. آیا «جبهانی» ابن الندیم با «جبهانی» وزیر نصر بن احمد، یکی است؟

۲۹۲- مؤسس خاندان برمکی خالد بن برمک نام دارد. برمک لقب پدر خالد بوده است. برمک از paramaka سنسکریت گرفته شده که به معنی «رئیس» است. چون برمک و اجداد او راهب معبد بودایی نوبهار بلخ بوده اند برمک نامیده شده بوده است.

خالد بن برمک نخست به خدمت خاندان اموی درآمد و پس از سقوط امویان به عباسیان پیوست و به سقاح و منصور و مهدی خدمت کرد و در سال ۱۶۳ وفات یافت.

فرزند خالد، یحیی سمری هارون الرشید بود. وقتی هارون الرشید به خلافت رسید یحیی را وزیر خود کرد. یحیی و پسران او فضل و جعفر اداره کنندگان دولت عباسی شدند. هارون الرشید بر برمکیان خشم گرفت و آنها را از کار برکنار کرد. جعفر را در سال ۱۸۷ به قتل رساند و یحیی و فضل را زندانی کرد. یحیی در سال ۱۹۰ و فضل در سال ۱۹۳ در زندان درگذشتند. برای محمد و موسی، دیگر فرزندان یحیی، گرفتاری پیش نیامد. محمد در مدینه، معلوم نیست در چه سالی، درگذشت و موسی در سال ۲۲۱ وفات یافت. به نوشته های زیر مراجعه شود:

دایرة المعارف ایرانیکا ذیل Barmakids، بووا، لوسین، برمکیان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران ۱۳۳۶، ۲۹۳-وی مدتی حاجب هارون الرشید بود و در گرفتاری برمکیان مشکلی برای او پیش نیامد تاریخ وفات معلوم نیست.

۲۹۴- فضل بن سهل سرخی در سال ۱۵۴ متولد و در سال ۲۰۲ به قتل رسیده است. وی را مأمون ریاست کشوری و لشکری داده بود و به همین مناسبت به «ذوالریاستین» ملقب شده بود (اعلام زرکلی).

۲۹۵- حسن بن سهل سرخی در سال ۱۶۶ متولد شده و در سال ۲۳۶ وفات یافته است. وی پدر پوران، زن مأمون

عباسی بوده است فضل و حسن و پدرشان سهل در اصل زردشتی بوده اند و در زمان هارون الرشید به اسلام گرویده اند (اعلام زرکلی).

۲۹۶- یعقوبی در تاریخ خود (مانی و دین او، ص ۱۰۵) نام کتاب مهمی را «سالم بن ابی سیدالله» ذکر کرده و گفته است که مهدی از او درخواست کرد توبه کند و او از توبه کردن خودداری کرده و مهدی دستور داده است او را به قتل برسانند.

۲۹۷- «المهدی بالله» لقب محمد بن عبدالله المنصور، سومین خلیفه عباسی است. وی در سال ۱۲۷ متولد شده و در سال ۱۵۸ به خلافت رسیده و در سال ۱۶۹ درگذشته است. (اعلام زرکلی).

۲۹۸- «العامون» لقب عبدالله بن هارون، هفتمین خلیفه عباسی است. وی در سال ۱۷۰ متولد شده و در سال ۱۹۸ به خلافت رسیده و در سال ۲۱۸ مرده است (اعلام زرکلی).

۲۹۹- محمد بن عبدالملک الزیات در سال ۱۷۳ متولد شده و در سال ۲۳۳ به قتل رسیده است. وی وزارت متوکل و واثق، خلفای عباسی را به عهده داشت (اعلام زرکلی).

۳۰۰- به بند ۴۵ مراجعه شود.

۳۰۱- فلوکل، ص ۳۳۸، «رحا» به جای «رحا» دارد. به بند ۴۳ مراجعه شود.

۳۰۲- بیرونی در آثار الباقیه (مانی و دین او، ص ۲۰۵) گفته است که یزدان بُخت کتابی در رد بر نصاری نوشته و جبرائیل بن نوح نصرانی بر کتاب یزدان بخت ردیه نوشته است. به بند ۴۵ مراجعه شود.

۳۰۳- درست کلمه ظاهر «مغرم» است که به گفته باقوف نام ناحیه ای از بغداد بوده است و سلاطین آل بویه و سلجوقی در آنجا سکونت می‌کرده اند.

۳۰۴- دستنویسها در اینجا به پایان رسیده اند. ■